

The conceptual clarifying and Feasibility of “mystical life style” on the base of Adler and Allameh Tabatbaie

Ghasem Kakai¹|Moslem Griwani²

1.Ghasem Kakai, Assistant Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Shiraz, Iran, Shiraz University.Email: gkakaie@rose.shirazu.ac.ir

2.Moslem Griwani, Associate Professor of the Department of Islamic Mysticism, Qom, Iran, Urwa Al-Wagghi International Research Institute (corresponding author);Email: mgrivani59@gmail.com

ARTICLE INFO

ARTICLE INFO

ABSTRACT

Article History:

Received April 24, 2023

Revised June 13, 2023

Accepted March 14, 2023

Keywords:

Life,
life style,
Mysticism,
Adler,
Molvi,
Consumption,
free time

ABSTRACT

“Life style” is one of the key concepts that has occupied the minds of thinkers, especially in the fields of psychology and sociology. This phenomenon is of increasing importance in scientific societies of the world and Iran. On the other hand, the mystical lifestyle throughout history, while being attractive to the people of the world, has been accused of being anti-social but anti-life.

In this research, after clarifying the concepts of "mysticism" and "lifestyle" based on the mystical attitudes of Allameh Tabatabai in the interpretation of the Qur'anic verses, as well as the opinions of contemporary psychology, we analyzed the different approaches of mystics to life and came to the conclusion that the lifestyle in The thought of late psychologists, especially Alfred Adler (1870 AD), is not only about the external behaviors of a person, but the lifestyle is a system of attitude and action, so that nothing is outside or separate from the lifestyle. And this comprehensive approach to lifestyle is

more similar to mystical attitudes. Mystics also considers the action influenced by the spiritual attitude when faced with lifestyle issues and follows the model of "acceptance and development" when faced with the phenomena of life: He accepts the needs of this worldly life, but he believes that since man is greater than this life, one should surrender to his dignified life, and that is a 'monotheistic life.' This approach to life can be pleasant and reasonable for contemporary humans.

ایضاح مفهومی و امکان سنجی «سبک زندگی عارفانه» بر پایه‌ی خوانش آدلر و علامه طباطبایی

قاسم کاکائی ۱ | مسلم گریوانی ۲

۱. قاسم کاکائی، استاد تمام گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه شیراز، ایران؛ gkakaie@rose.shirazu.ac.ir

۲. مسلم گریوانی، دانشیار گروه عرفان اسلامی، پژوهشکده بین‌المللی عروه الوثقی، ایران (نویسنده مسئول)؛ mgrivani59@gmail.com

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

پژوهشی

تاریخ‌های مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۳/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۲۳

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۵/۲۵

کلیدواژه:

زندگی،

سبک زندگی،

عارفان،

آدلر،

مولوی،

مصرف،

اوقات فراغت

سبک زندگی (life style) از مفاهیم کلیدی مهمی است که امروزه ذهن متفکران، به ویژه در دو عرصه روان‌شناسی و جامعه‌شناسی را به خود مصروف داشته است. این پدیده در مجامع علمی جهان و ایران از اهمیت روزافزونی برخوردار است. از سوی دیگر سبک زندگی عرفانی در طول تاریخ در عین جاذبه‌دار بودن برای مردم جهان، متهم به جامعه‌گریزی بلکه زندگی ستیزی شده است.

در این پژوهش پس از ایضاح مفهومی «عارفان» و «سبک زندگی» بر پایه‌ی نگرش‌های عرفانی علامه طباطبایی در تفسیر کریمه‌های قرآنی، و نیز آرای روان‌شناسی معاصر، به تحلیل رویکردهای مختلف عارفان به زندگی پرداختیم و به این نتیجه رسیدیم که سبک زندگی در اندیشه‌ی روان‌شناسان متأخر به ویژه آلفرد آدلر (م ۱۸۷۰م)، صرف رفتارهای بیرونی آدمی نیست بلکه سبک زندگی نظام‌واره‌ای از نگرش و کنش است طوری که هیچ چیز خارج یا جدای از سبک زندگی نیست. و این نگرش جامع به سبک زندگی، قرابت بیشتری با نگرش‌های عرفانی دارد. عارفان نیز در مواجهه با مساله‌های سبک زندگی، کنش را متأثر از نگرش معنوی دانسته و در مواجهه با پدیده‌های زندگی از الگوی «پذیرش و توسعه» تبعیت می‌کند؛ او نیازهای زیست این جهانی را می‌پذیرد ولی معتقد است از آنجا که انسان بزرگتر از این زندگی است پس به زندگی برازنده‌ی او باید تن داد و آن «زندگی توحیدی» است. این رویکرد به زندگی میتواند برای انسان معاصر دلپذیر و خردپذیر باشد.

سبک زندگی^۱ الگو و هندسه‌ی رفتار بیرونی آدمی و جوامع را در ساحت‌های مختلف نظیر معاشرت، مصرف، تفریح، آرایش، طرز خوراک و پوشاک و... تعیین می‌کند و تمایزات ظاهری یک فرد یا جامعه را با سایر افراد و جوامع نشان می‌دهد. سبک زندگی نشانگر هویت یک فرد و جامعه نیز هست.

این تعبیر و ترکیب، در شکل نوین آن (life style) اولین بار در سال ۱۹۲۹ میلادی توسط روانشناس شهیر، آلفرد آدلر^۲ (۱۸۷۰-۱۹۳۷ م) ابداع شد و اخیراً به شکل قابل توجهی در میان روان‌شناسان و جامعه‌شناسان جای خود را باز کرده است، تا آنجا که به بخشی از اصطلاح رایج روزمره تبدیل شده است. این اصطلاح امروزه از شکل علمی و اصطلاح نامه ای وارد فضای عمومی جامعه نیز شده است.

در ایران اما این اصطلاح در سال ۱۳۹۱ با طرح مساله‌های سبک زندگی از سوی مقام معظم رهبری وارد فاز جدید خود شد و تاکنون منشا تولید آثار، همایش‌ها و تاملات فراوان و بعضاً ارزنده‌ای شده است.

رویکرد روان‌شناختی به دلیل قرابتی که بابت درون‌گرایی با آموزه‌های عرفانی دارد و نیز به دلیل اصالت و جامعیت نگاه آدلر به پدیده سبک زندگی، دیدگاه‌های آدلر در حوزه سبک زندگی را محور این پژوهش قرار می‌دهیم.

در سوی دیگر، رویکرد عرفان و عارفان به زندگی قرار دارد. عرفان در طول تاریخ به دلیل سخنان عرشی، و نیز پیوندی که با عمیق‌ترین لایه‌ی وجودی انسان و جهان برقرار می‌کند، برای بشر همواره جذاب و دلکش بوده است.

با نگاه تاریخی به عرفان و تصوف مشاهده می‌شود که رویکرد عارفان به زندگی متفاوت بلکه متهافت بوده است برخی ناهمدلانه و به مثابه یک مانع سلوک به زندگی نگریده‌اند. طوری که برخی عرفان را متهم به جامعه‌گریزی، تمدن‌گریزی بلکه زندگی ستیزی کرده‌اند. در اینجا این پرسش مطرح است که آیا براساسی، عرفان نسبت به سبک زندگی این جهانی، میانه‌ای ندارد؟

1. Life Style

2. Alfred Adler

آنچه در این پژوهش مناط نظر است، مطالعه‌ی تئوریک موضوع فارغ از پرداخت مستقیم به جنبه‌های موردی سبک زندگی و یا ابعاد سلوکی عرفان است، چرا که به تعبیر چیتیک مولاناپژوه شهیر، در عرفان و تصوف، آموزه یا بُعد نظری، غایت نیست، بلکه کلید باب عرفان و راهنمای سالک در طریقت است. آموزه، تصویرسازی نمادین از معرفتی است که عارف با مجاهده کشف میکند. غایت القصوای آن، مکاشفه حقیقت مطلق است که وقتی نائل شد، آموزه کنار گذاشته می‌شود. (چیتیک، ۱۳۹۱: ۲۸)

مطالعه تئوریک موضوع این پرسش‌ها را پیش روی پژوهشگر ایجاد می‌کند:

۱. سبک زندگی چیست و درباره چه مسائلی بحث می‌کند؟
 ۲. عرفان چیست و در بستر تاریخ چه رویکردهایی نسبت به زندگی اتخاذ شده است؟
 ۳. آیا اساسا عرفان با زندگی سازگار است؟ آیا شهود عرفانی می‌تواند وارد زندگی روزمره شود؟! آیا انتقال معرفت عرفانی به «دیگرانی» که شهود نداشتند امکان پذیر است؟ در صورت پاسخ مثبت، مبانی و اصول آن کدام است؟
 ۴. منکران انکار نسبت عرفان با زندگی چه دلایلی برای دعاوی خود اقامه می‌کنند؟
 ۵. آیا می‌توان بر پایه‌ی معرفت و شهود عرفانی، الگو و سبکی را برای زندگی دنیوی ترسیم کرد؟ به بیان دیگر آیا زندگی عارف منحصر در ارتباط او با خدا خلاصه می‌شود یا عارف، می‌تواند عارف باشد در عین حال سایر شوون زندگی از قبیل ارتباط با خلق و طبیعت، دنیا و... نیز در زندگی عارف وجود داشته باشد؟
- در این پژوهش پس از ایضاح مفهومی عرفان و سبک زندگی بر پایه‌ی نگرش‌های عرفانی با خوانش علامه طباطبائی و آرای روان‌شناختی آدلر، به تحلیل رویکردهای مختلف عارفان به زندگی پرداخته و آنگاه به بررسی موضع علامه طباطبائی در مواجهه با مساله امکان سبک زندگی عارفانه می‌پردازیم.

۱ - ایضاح مفهومی

۱-۱ - چیستی سبک زندگی

معادل واژه سبک در زبان عربی تعبیر اسلوب، و در زبان انگلیسی «style» بکار می‌رود.

سال ۱۹۲۶ بود که اصطلاحات مرتبط با سبک زندگی در آثار آدلر (۱۸۷۰-۱۹۳۷م) بکار رفت. آدلر مجموعه‌ای از اصطلاحات از جمله تصویر راهنما،^۱ خط‌مشی راهنما،^۲ ایده راهنما،^۳ برنامه زندگی،^۴ و رهیافت کلی زندگی را به کار گرفت تا به مفهوم سبک زندگی رسید. (آنسباچر، ۱۳۹۶، ۱۹)

وی در سال ۱۹۲۹ اعلام کرد که اصطلاح سبک زندگی را بر عنوانین مذکور ترجیح می‌دهد. این ترجیح بخاطر سه ویژگی سبک زندگی نسبت به سایر مفاهیم است: ۱. گسترده بودن دایره آن نسبت به سایر واژه‌ها. بر همین اساس او سبک زندگی فرد را «یکپارچگی فردیت شخص» تعریف می‌کرد. ۲. سبک زندگی به آسانی قابل تغییر به سبک زیستن می‌شود و تا حدودی مشابه تعبیر «نحوه درجهان‌بودن»^۵ اگزیستانس‌هاست. ۳. اصطلاح «سبک زندگی» در مقایسه با «نقشه زندگی» انسان‌مدارانه‌تر و سازمان‌یافته‌تر است چون به کامپیوتر می‌توان گفت بر اساس برنامه عمل میکند، نمی‌توان گفت که مستعد ایجاد سبک خاص خودش نیز هست.

بنابراین «یکپارچگی»، «سبک زیستن»، و «انتخابی بودن رفتار» از خصایص سبک زندگی در نزد آدلر است. همه این خصلتها با محوریت رفتارها که همان وجه بیرونی آدمی است می‌چرخد نه وجوه درونی انسان نظیر انگیزه‌ها، اندیشه‌ها و احساسات. لذا مولفه‌هایی که از سوی دانشمندان برای سبک زندگی اعلام کردند ناظر به رفتار است؛ نظیر: اثاثیه، اشیاء هنری، انواع البسه، متون خواندنی، آلات موسیقی، سلیقه در غذا، روش پخت، نوع صحبت در خانه، نوع گذراندن اوقات فراغت در خانه، بودجه بندی، روابط با فرزندان، روشهای تربیت کودکان، تراکم جمعیت ساکن در خانه و محل، و نوع اشتغال. خواب و بیداری، روابط اجتماعی، روابط خانوادگی، معنویت، ایمنی و آرامش و تغذیه. (مهدوی کنی، ۱۳۸۹، ۶۰-۶۱)

شایان ذکر است که علی‌رغم محوریت رفتارها، باید توجه داشت که رفتارها، از

1. Guiding image
2. Guiding line
3. Guiding idea
4. Life plan
5. Mode-of-being

نگرشهای فرد الهام می‌گیرد. لذا در اندیشه‌ی آدلر، نگرش‌های فرد به زندگی، مولفه‌ی دیگر سبک زندگی به شمار می‌رود:

«سبک زندگی مفهومی کلی است که افزون بر هدف، دربردارنده اندیشه فرد درباره خود، دنیا و نیز شیوه منحصر به فرد او در تلاش برای رسیدن به هدف در شرایط خاص است. سبک زندگی فرد، پلی است به سوی نیل به هدف شخصی.» (استین؛ کرن، ۱۳۹۰، ۳۵)

این نکته روشن می‌کند که سبک زندگی در اندیشه آدلر، صرف رفتارهای بیرونی آدمی نیست بلکه سبک زندگی نظام‌واره‌ای از نگرش و کنش است. و این نگرش جامع به سبک زندگی، ویژگی مکتب روان‌شناختی آدلر است. سبک زندگی در نگاه وی، مفهومی فراگیر است که تمام آنچه فرد دارد یا انجام می‌دهد تا به آن برسد حضور دارد و در طول زمان ثابت است. هیچ چیز خارج یا جدای از سبک زندگی نیست و پژواک آن در همه جا یافت می‌شود. به دلیل همین رویکرد جامع، با کشف سبک زندگی فرد می‌توان او را از نظر جسمی، روانی و روحی درمان، و این امکان را می‌دهد تا فرد گزینه‌های جدید زندگی خود را «بازنویسی کند»، «دوباره خلق کند» و «گسترش دهد.» (همان، ۴۰-۴۵)

اکنون همین مفهوم از سبک زندگی را عرضه می‌کنیم به اندیشه عرفانی و استفسار می‌کنیم آیا عارف، این تصویر از زندگی و سبک زندگی را می‌پذیرد یا خیر؟ در نگرش عارف، اصالت با نگرش و «دید» می‌باشد نه رفتار که وجه بیرونی آدمی است:

آدمی «دید» است و باقی پوست است	دید آن است آن که دید دوست است
چون که دید دوست نبود کور به	دوست کاو باقی نباشد دور به
این نماز و روزه و حج و جهاد	هم گواهی دادن است از اعتقاد
این زکات و هدیه و ترک حسد	هم گواهی دادن است از سر خود

مرحوم فروزانفر می‌نگارد:

«می‌توان گفت مقصود از دید، شهود حقیقت و وصول به لقاء الهی است.» (فروزانفر،

۱۳۸۹، ۲: ۱۸۸)

بنابراین میتوان گفت بین اعمال جوارحی و جوانحی، رابطه علی و معلولی برقرار است. یعنی کلیه‌ی اعمال و حرکات خارجی انسان اعم از گفتار و کردار، منبعث از انفعالات

احوال درونی است و نگرش و شهود ذائقه و عامله یا رفتار و گفتار انسان را شکل می‌دهد. این نقطه مقابل تصویر جامعه‌شناسان و نیز روان‌شناسان رفتارگرا از سبک زندگی است که صرفاً رفتارهای بیرونی آدمی را موضوع سبک زندگی قرار می‌دهند. البته چنانچه گفتیم آدلر علاوه بر جنبه رفتارها در سبک زندگی، به وجه درونی سبک زندگی یعنی نگرشها نیز تاکید دارد. هر چند این نگرشها لزوماً از یک منبع دین یا عرفان نیست بلکه از دانش روان‌شناسی است. بر خلاف علامه طباطبایی که نگرش‌های عرفانی مبتنی بر دین و شریعت محمد ﷺ را می‌پذیرد. عرفان به ویژه با ابتدای بر دینی، تفسیری لطیف از هستی، زندگی و انسان ارائه می‌کند که بر اساس آن، زندگی معنادار، هدف‌دار، دلپذیر و بر محوریت توحید گردد. اکنون پرسش این است که عرفان دارای چه بافت درونی هست:

۲-۱- چیستی عرفان

عرفان از کلمات جذاب و شیرین تاریخ بشر است. این کلمه در میان عامه مردم و نیز خواص کاربردهای گوناگونی دارد. تصور اولیه این است که معمولاً عرفان را با آثار، لوازم و خروجی آن تعریف کرده و به عنوان مثال خوارق عادات را عرفان می‌دانند. (مرتاض) برخی ممکن است عرفان را به افرادی خاص و یا افعالی مانند عبادات فراوان بشناسند (عابد) و یا ممکن است کسی عرفان را با انزوا از زندگی و فاصله گرفتن از امور دنیوی از قبیل شهوت، شهرت، ثروت و قدرت تطبیق دهد. (زاهد) چنانچه در میان برخی ممکن است کسی که علم به عرفان و آموزه‌ها و مکاتب عرفانی دارد نیز عارف بکار ببرند. (عالم به عرفان) حقیقت این است که هیچیک از این تعاریف، ما را به جوهره عرفان و بافت درونی آن رهنمون نمی‌کند. نه صرف معنوی بودن، عرفان است و نه داشتن کرامات و غیبگویی و نه علم و دانستی‌های عرفانی و نه انزوا از دنیا و نه عبادت زیاد. عرفان از ماده «عَرَفَ» در لغت به معنای درک و شناختِ توأم با تعمق، تفکر و تدبر بکار رفته است. (راغب، ۱۴۰۵، ۳۳۱) با مطالعه کاربردهای این ماده در قرآن (مائده/۸۳، محمد/۳۰، بقره/۱۴۶) و ملاحظه تعاریف عارفان (قیصری، ۱۴۲۸، ۱۸۸) این نکته روشن می‌گردد که معرفت امری همگانی نبوده و تنها از روی تعمق و «معرفت عمیق باطنی» نسبت به حقیقت پدید می‌آید. چنانچه یکی از محققان حاصل تحقیق خود درباره مفهوم عرفان را چنین خلاصه می‌کند:

«عرفان معرفت شهودی و باطنی به واقعیت باطنی و وحدانی هستی است.» (موحدیان،

۱۳۸۸، ۴۳۲)

بنابراین جوهر، گوهر و مشخصه اصلی عرفان از سایر مفاهیم، «معرفت باطنی» است. فرد کثیر العبادات، عابد است نه عارف؛ و آنکه از مواهب زندگی روی گردان است، زاهد است نه عارف؛ چنانچه شیخ الرئیس می نویسد:

«آنکه از تنعم دنیا روگردانده «زاهد» نامیده می شود، آن که بر انجام عبادات از قبیل نماز و روزه و غیره مواظبت دارد «عابد» خوانده می شود و آن که ضمیر خود را از توجه به غیر حق بازداشته و متوجه عالم قدس کرده تا نور حق بدان بتابد «عارف» شناخته می شود. البته گاهی دوتا از این عناوین یا هر سه در یک نفر جمع می شود.» (ابن سینا، ۱۳۸۷، ۳۰۱)

بنابراین جوهر، گوهر و مشخصه اصلی عرفان از سایر مفاهیم، معرفت باطنی و به تعبیر مولوی «دید» است. روشن است که اگر معرفت باطنی نسبت به حق وارد فضای وجودی فرد شود، هم خودش تغییر می کند و هم بینش او نسبت به جهان، انسان، زندگی و دنیا عوض خواهد شد. و در نهایت تغییر بینش موجب می شود تا عارف، سبک خاصی از زندگی و الگوی ویژه ای از سلوک را برگزیند. بنابراین سبک زندگی عارفانه، محصول و خروجی فرایند دو ساحت عرفان نظری و عملی است.

عارفانه) سبک خاص زندگی

تغییر بینش نسبت به زندگی

معرفت باطنی نسبت به جهان

نکته قابل ذکر اینکه تاکنون در تراث عرفانی ما، اندیشه ورزی خلاقانه ای فراوانی به ویژه در دو ساحت عرفان نظری و نیز عرفان عملی شده است اما آنچه کمتر به آن اندیشیده شده است، امتداد این شهود و سلوک عرفانی در عرصه زندگی و سبک زندگی و حضور عرفان در چرخه ی زندگی است از این ساحت می توان با عنوان «عرفان کاربردی» یا «عرفان زندگی» نام برد.

ناگفته پیداست که باید میان دو ساحت عرفان تجویزی و توصیفی یا وضع مطلوب و وضع موجود آن تفکیک کرد زیرا تاریخ تحقق عرفان و تصوف حکایت از آن دارد که این معرفت باطنی، نوعی باطنی گروی در فرد ایجاد می کند که به تبع آن، ظاهرگریزی را به دنبال دارد. طوری که عارف از میان ظاهر و باطن دین، زندگی، جهان، قرآن، عبادات و... برای

ظاهر واقعی نهاده و به باطن زندگی و عبادات و دین ارج قائل است.

این نگرش و گرایش عارفان به موضوعات هستی و زندگی، موجب این القا شده است که اساسا عرفان و نگرش عرفانی، مقتضی انزوا و عزلت دائمی و گریز از خلق است. لذا در اینجا بررسی نسبت میان عرفان با زندگی ضروری می‌نماید:

۲- نسبت سنجی عرفان و زندگی

والتر ترنس استیس^۱ (م ۱۹۶۷م) در کتاب مشهور «عرفان و فلسفه» با عنوان «عرفان و زندگی خوش» این سوال را طرح کرده که آیا عرفان با متن زندگی و مظاهر آن ناسازگار است؟ عرفان عملا چه تاثیری در زندگی بهتر انسان دارد؟ آیا توانسته انسانها را از آنچه بوده اند، بهتر کند؟ او می‌نویسد:

«برخی از مخالفان دین و عرفان (ملحدان و شکاکان) معتقدند عرفان نمی‌تواند زندگی خوبی را برای انسان درست کند زیرا عرفا در طول تاریخ (به ویژه عرفای هندی) از مسئولیت اجتماعی گریزان بوده‌اند. شاید رایج‌ترین اتهامی که به عرفان وارد می‌کنند این است که عرفان دستاویزی است برای طفره رفتن از مسئولیتهای زندگی و غلطیدن به دامن وجد و حال که عادتاً بر اثر طبیعت خودخواه بشر اصریل می‌شود.» (استیس، ۱۳۶۴، ۳۴۷-۳۵۲)

در ایران نیز برخی از روشنفکران گفته‌اند: عرفان آدمیان را به بی‌عملی و بی‌کاری سوق می‌دهد و معتقدند این علم و حاملان آن هیچ سودی ندارند حتی موجب آسیب به پیشرفت و توسعه جامعه می‌شوند. (شریعتی، ۱۳۶۰، ۶۵)

البته باید پذیرفت که بسیاری از عرفا در سنت‌های مختلف نسبت به زن، خانواده، خلق، و سایر شئون زندگی، بی‌اعتنا بودند، صوفیانی که سر در لاک سپر و سلوکی باطنی و اذکار و اوراد و مراقبه خود فروبرده و نسبت به رنج دیگران بی‌اعتنا بودند. حافظ گویا به چنین صوفیانی انتقاد داشته که می‌گوید:

پشمینه پوش تندخو از عشق نشنیدست بو از مستیش رمزی بگو تا ترک هشیاری کند
بنابرین عرفان نیز همانند دیگر معارف انسانی و بشری، غث و ثمین، صحت و سقم دارد. نباید کل عرفان را با یک برجسب از قلمرو علم و تاثیرگذاری بر انسانها خارج کرد. لذا

1. Walter Terence Stace

انتقاد برخی از عرفان، اغلب منطبق با عرفان صوفیانه‌ای است که ریشه در رهبانیت مسیحیت، انزوای بودا و هندو دارد.

سبک تفکری که به ناسازگاری میان عرفان و زندگی حکم می‌کند، لازمه عرفان نیست، بلکه حاصل سوءفهم و تفسیر نادرست از آموزه‌های عرفانی است. فهم غلط از عرفان غیر از عرفان است. نه بین دنیا و آخرت و نه میان خدا و خلق تضاد است، و نه عرفان، مقتضی انزوا و عزلت دائمی و گریز از خلق است.

فارغ از اینکه جنبه‌هایی از عرفان، حکایت از سازگاری و همدلی عرفان با زندگی دارد کمتر مغفول واقع شده است:

۱- بسیاری از عارفان در خدمت به خلق پیشگام بودند و خدمت، ورودیه‌ی عارفان به طریقت بوده و بعدها در عمر او جزو وظایف اصلی وی باقی می‌ماند. برخی از آنها حتی اهل جهاد و سیاست بودند. در همان تصوفی که نقد شد، نقاط برجسته ناظر به زندگی وجود دارد که قابل تحسین است. صوفیان حدیث «المومن مرآه المومن» را یک اصل کلی در مراودات اجتماعی خود قلمداد می‌کردند، وقتی یک صوفی عیبی در همسایه خود می‌بیند باید درصدد اصلاح آن برآید. (شیمل، ۱۳۷۱، ۳۸۱)

همچنین توجه به زن، شهوت، قدرت و روش تعامل با آن در سیره اغلب عارفان، نوع دوستی، انفاق به دیگران، و توجه به سفر چهارم عرفانی در لسان ابن عربی و ملاصدرا که نظر به برگشت عارف از دل جمال و کمال الهی به میان خلق و جهان مادی است، همگی حکایت از ارتباط میان عرفان و زندگی دارد.

۲- خدمتی که عرفان به زندگی آدمی می‌کند، هیچ دانش و مکتبی نمی‌کند و آن، پاکیزه کردن زندگی از منیت‌ها، رذایل اخلاقی و معنوی، شوائب مادی، علایق دنیوی، و... این‌ها آفات و موانع «حیات دلپذیر» هستند. عرفان و تصوف می‌خواهد خشم، کینه، حسد و حرص را ریشه کن کند و هر قدر هم در این زمینه موفق باشد برای زندگی خوب است؛ چه زندگی فردی و چه زندگی در عرصه خانواده که این صفات بیشترین کارکرد را دارد و چه زندگی در عرصه اجتماع.

اگر بخواهیم با ادبیات عرفان حبّی سخن بگوییم باید بگوییم سرشت عرفان، عشق است و این خود ریشه تمام کارهای نیک است، لذا استیس در پایان تحلیل خود از نسبت

میان عرفان و زندگی می نویسد:

«بنده چندان علاقه ای به کشیده شدن به مناقشات تعصب آمیز ندارم اما می توانم به این نکته اشاره کنم که در سرشت عرفان، عشق سرشته است که خود والاترین انگیزه همه کردارهای نیک است. لذا گرایش آن قاعدتا باید به سوی خیر باشد، هر چند که این آرمان چه بسا دستخوش ناروایی‌ها و نادانی‌ها و ناتوانی‌های طبیعت بشر شده باشد.» (استیس، ۱۳۶۴، ۳۴۷-۳۵۴)

۳- اساساً زندگی از نگاه عارفان مفهومی دیگر دارد. از نظر عرفا، زندگی، منحصر در زندگی مادی و دنیوی نمی‌شود، بلکه حیات را قبل از دنیای مادی آغاز کرده و با عبور از دنیای مادی، به حیات پس از این دنیا یعنی آخرت و نهایتاً حیات عرفانی الهی نیز می‌رسد. آنها «حیاتی دیگر» تصویر می‌کنند، حیاتی معنوی و باطنی در دل همین حیات مادی و ظاهری. همچنین آنها از میان جسم و روح، نه اینکه به بدن بی‌اعتنا باشند بلکه دو ساحت یک حقیقت هستند و باید به هر دو رسیدگی کرد. (فنائی، ۱۳۹۴، ۲۲۱) اساساً کار عارف، اعراض از ظاهر نیست بلکه توجه دادن به ژرفای ظاهر است.

«اگر ظاهر و باطن به معنای رویاروی هم بودند ورود به یکی به معنای خروج از دیگری؛ و با دعوت به باطن انسان را از توجه به ظاهر باز میداشت اما ظاهر و باطن دو لایه یک حقیقت اند. عارف می‌کوشد تا انسان را از جمود و رکون در ظاهر پرهیز دهد. پس کار عارف اعراض از ظاهر نیست بلکه توجه دادن به ژرفای ظاهر است.» (پارسانیا، ۱۳۹۴، ۱۰۴-۱۰۵)

بنابراین ارزیابی دیدگاه عارفان را با جهان بینی معنوی خود عارفان باید سنجید نه با نگرش مادی دیگران. به همین دلیل مطابق معیار مکاتب مادی بسیاری از تعالیم عرفانی و حیاتی هم از نظر مادی‌گرایان بی‌معناست. از سویی دیگر رسالت عرفان پژوهان است که به توصیف، تبیین و تنظیم مفاهیم عرفانی بپردازند تا همه جویای حقیقت، خوانش درستی از نگرش عرفانی داشته باشند.

با این تحلیل آشتی میان عارفان با اصل زندگی روشن می‌شود اما عارف چه الگو و هندسه‌ی رفتاری را در قبال ساحات مختلف زندگی نظیر معاشرت، مصرف، تفریح، آرایش و طرز تغذیه که همان سبک زندگی است اتخاذ می‌کند؟

۳-۱- امکان‌سنجی سبک زندگی عارفانه

۳-۱- دیدگاه‌ها درباره امکان حیات عارفانه

از آنجا که سبک زندگی که عارف اتخاذ کرده، مبتنی بر مشهودات و کشفیات عرفانی اوست، اما غیر عارف، فاقد چنین مشهوداتی هست، بنابراین زندگی عارفانه برای غیر عارف با تعسر و تصنع همراه است و امکان‌پذیری سبک زندگی عرفانی را دچار مشکل می‌کند. چرا که سعه وجودی که عارف برای نوع زندگی عرفانی یافته است، غیر عارف ندارد. استاد مصطفی ملکیان می‌گوید: «کسی از علامه‌ی طباطبائی تمجید می‌کرد و می‌گفت کاش من زندگی ایشان را داشتم. من گفتم تو نصف روز نمی‌توانی مثل ایشان زندگی کنی، از بیرون که می‌بینی خیلی برایت جذاب است، اما تو «آستانه‌ی وجودی»ات عوض نشده است. با نشان دادن عکس علامه طباطبائی و یا فیلم زندگی او، احساسات و عواطف فرد برانگیخته می‌شود، اما آستانه‌ی وجودی‌اش تغییر نمی‌کند.» (ملکیان، ۱۳۹۷، ۱۲)

مسئله مذکور زمانی جدی‌تر می‌شود که این ایده مطرح باشد که اساس عرفان، یعنی سرّ و «راز مگو» و این ویژه عده‌ای خاص یعنی عارفان است، نه توده مردم. بنابراین ایده «عرفان برای همه» دچار چالش می‌گردد؛ چنان که ابن سینا می‌گوید:

«حضرت حق برتر از آن است که هرکسی به بارگاهش راه یابد یا جز نوادری از آن آگاه گردد.» (ابن سینا، ۱۳۸۷، ۳۶۹)

این موضوع وقتی جدی‌تر می‌شود که گریز و ستیز برخی عارفان و نیز نوع مواجهه آنها با مسائل و مظاهر زندگی نظیر ازدواج، زن، خوراک، ... را در تاریخ مشاهده می‌کنیم. چرا که چند مواجهه تاکنون از سوی عارفان با زندگی شده است:

۱- زندگی‌گزینی: برخی از صوفیان در سنن مختلف عرفانی، روی خوشی به زندگی نشان ندادند و معتقد بودند زندگی دنیوی ناپایدار و بنای آن بر رنج و محنت استوار است؛ بنابراین وقتی در بطن این زندگی، رنج و آلم نهفته است نباید اساساً امید و لذت و شادی از آن انتظار داشت. اگر لذت و بهجتی هست در دنیای آخرت است نه در این دنیا. بنابراین به تعبیر مشهور: «آنچه نباید دلبستگی را نشاید.»

عارفان این دسته، اهل بکاء و گریه و مرتب از درد فراق می‌نالند. کسانی چون غزالی در

میان اهل علم، نظامی و خاقانی و اثیرالدین اخسیکتی و مجیرالدین بیلقانی این رویکرد را داشتند. می توان این رویکرد عرفان به زندگی را عرفان گریان یا عرفان اندوه نامید. در این دسته طیف افراطی تری چون مرتاضان و رهبانان نیز می گنجند که اساس مظاهر زندگی (زن، فرزند، غذا، پوشاک و اجتماع) را در کنار علم و دانش، از موانع سلوک قلمداد می کردند و به این شکل پیام خداحافظی با زندگی را به دیگران مخابره کردند. ناگفته پیداست که عرفان بی زندگی، چه از نوع زندگی زاهدان (زندگی گریزی) یا به سبک راهبان (زندگی ستیزی) با ترویج ترک مطلق دنیا و زندگی ریاضت کشانه، شخص را به غفلت از مسئولیت های فردی اجتماعی سوق داده، به عنصری بی خاصیت بدل می گرداند.

۲- زندگی گرایی: این رویکرد به زندگی شامل دو دسته از عارفان می شود:

دسته نخست نقطه مقابل عارفان زاهد مسلک است که با استناد به این سخن که دنیا، دار رنج و درد است و بر کسی وفا نکرده، رویکرد تفریطی و ضد آنچه زاهدان گفتند، اتخاذ کردند و آن اینکه معتقدند اکنون که دنیا قابل اعتماد نیست پس چرا به رنج و اندوه مشغول باشیم بلکه باید دم را غنیمت شمرد و خوش باشیم. این فلسفه خیام است که رنج کشیدن در دنیا را خطا می داند و میگوید:

چون عهده نمی شود کسی فردا را حالی خوش دار این دل پر سودا را
می نوش به ماهتاب ای ماه که ماه بسیار بتابد و نیابد ما را
این قافله عمر عجب می گذرد دریاب دمی را که با طرب می گذرد
ساقی غم فردای قیامت چه خوری پیش آر پیاله ک شب می گذرد
متاسفانه این حالت در زمان ما شایع شده و به دنبال احساس بن بست نسبت به زندگی، به میخواری و مواد مخدیری مثل جرس، بنگ، و نیز به باده و کرختی و ول شدگی و بی حسی پناه آورده اند.

دسته دیگر، زندگی گرایی شبه عرفان های نوظهور است. معنویت معاصر فقهی جدید از دین است که با مدرنیته سازگاری داشته و فراورده آن، کاستن از درد و رنج دنیوی است. (ملکیان، ۱۳۸۵، ۲۹۲، ۳۶۲، ۳۷۰) آنچه برای انسان مدرن اهمیت دارد ثمرات و نتایج دنیوی معنویت است. لذا این معنویت به وعده و وعیدهای نسبه پس از مرگ کاری ندارد و تنها در پی کارآمدی دنیوی از معنویت است. برای انسان سنتی، احساس شادی و آرامش از

عبادات مطرح نیست فقط آخرت برایش مهم است ولی انسان معنوی مدرن می‌گوید دین باید همین جا به ما آرامش و نشاط دهد و ما را از درد و رنج برهاند. (گریوانی، ۱۳۹۶، ۹۵)

دان کیویت چه زیبا واقعیت را اعلان می‌کند که انسان معنوی امروز عاشق زندگی است تا عاشق خدا:

«در سخن روزمره عشق به خدا جایگزین عشق به زندگی شده است... چنان‌که در اندیشه مدرن، جهان بالا به پایین آمده و با این جهان ترکیب شده و همانطور که اومانیزم، رنگ و بوی مذهبی به خود گرفته است، سخن درباره خدا نیز مجدداً به سوی زندگی جهت گرفته است... تقریباً هر چیزی که ما در گذشته درباره خدا می‌گفتیم امروز درباره زندگی می‌گوییم.» (کیویت، ۱۳۹۰، ۵۵)

۲-۳- امکان سنجی سبک زندگی عارفانه از نگاه علامه

علامه رحمۃ اللہ علیہ در رساله التوحید که حاوی پنج فصل است در آغاز به به وحدت حقه حقیقه و اطلاق وجود پرداخته است ولی در این اثر فرازی گفتنی و شنیدنی بدیع و بسیار مهی گفته و آن اینکه ساحتی از ساحت‌های توحید، خاص آیین مقدس اسلام و مکتب تشیع است و حتی در ادیان الاهی پیش از اسلام هم نیامده است. آنگاه می‌گوید: معرفت به این توحید از نوع شهود فطری، و متعلق معرفت را ساحت اسما و صفات الاهی است و علم به حق را به اندازه ظرفیت عالم و عارف ممکن می‌باشد و آن را به برداشتن آب از دریا، همانند می‌کند که هر کس به اندازه ظرفیت از دریا بهره می‌برد:

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد قسمت یک روزه‌ای و آن‌گاه به پاسخ این پرسش مقدر می‌پردازد که اگر دسترس به چنین ساحتی، مقدور و میسر هیچ کس نیست، متعلق معرفت آدمی چه خواهد بود، که اولاً علم به حق به اندازه ظرفیت هر عامی و عالم است و ثانیاً متعلق معرفت، ساحت اسما و صفات الاهی و شهود اطلاق حق، شهودی فطری است:

«فان الانسان بحسب اصل فطرته یدرک بذاته وجوده و أنّ کل تعین فهو عن اطلاق و ارسال اذ شهر المتعین لا یخلو عن شهود المطلق و یشاهد ایضاً أنّ کل تعین فی نفسه و غیره فهو قائم الذات بالاطلاق فمطلق التعین قائم الذات بالاطلاق التام.» (طباطبایی، ۱۴۰۳، ۲۱)

بهره‌سومی هم که ایشان از این موضوع می‌برند و به واقع پاسخگوی پرسش ما در امکان سنجی زندگی عارفانه است این است که می‌نویسند:

«این شهود فطری، نتیجه سومی که می‌دهد آن است که انسان را از درون به تسلیم در برابر حق و گرایش به زیبایی‌ها و گریز از زشتی‌ها وامی‌دارد... در شریعت مقدسه ساحت اخلاق و ملکات فاضله نیز با همین فطرت، توحیدی می‌شود و رفتار، کردار و گفتار آدمی نیز از همین سرشت پاک مایه می‌گیرد و رشد و رویش می‌یابد و سرانجام چنین اخلاق و افعالی، چنان اختصاصی این آیین می‌شود که سابقه‌اش را در هیچ مکتب و مشرب اخلاقی و حتی شرایع پیشین الهی نمی‌توان یافت و این نکته تازه دیگری است که علامه آن را دریافته و به تأکید و تکیه بر آن پرداخته است. در این صورت برای انسان کمالی جوئی که نباید به غیر خدا توجه کند، جایی برای ظهور اخلاق رذیله باقی نمی‌ماند و سراسر جان و دل او از فضایل اخلاقی الهی پر می‌شود و چنین اخلاقی با و خواهد بود.» (همان، ۲۱-۲۳)

با این تبیین تمام زندگی یک سالک، از جمله فضایل ارزانی شده به وی، همه الهی است. در بُعد اعمال و افعال نیز چنین است که ریز و درشت کارها و شرایط و ضوابط به اتمام رساندن آن‌ها را با تکیه بر ایمان به خدا تنظیم فرموده و اطوار و اطراف حیات از زمان و مکان و صحت و مرض و فقر و غنا و مرگ و زندگی و دیگر احوال و افعال آدمی را به همان محور گره زده است و شریعتی را فراهم آورده که همه کثرات را به وحدت پیوند می‌دهد و همه امور را الهی و ربانی می‌کند و از این طریق، هم حافظ توحید در کثرت و هم حافظ کثرت در توحید می‌شود.

و همه عرفان در همین جمله خلاصه می‌شود که عالم را الهی و عالم را ربانی می‌کند و نتیجه‌ای هم که علامه از بحث توحید می‌گیرد، همین است که این خداشناسی و خداخواهی باید به خدایی و توحید حالی تبدیل شود. عزالدین محمود کاشانی در مصباح الهدایه وقتی مراتب توحید را می‌شمرد، در توضیح توحید حالی می‌گوید:

«توحید حالی آن است که حال توحید، وصف لازم ذات موحد شود و جمله ظلمات و رسوم وجود او، الا اندک، تعبیه‌ای در غلبه اشراق نور توحید متلاشی و مضمحل، و نور علم توحید در نور حال او مستتر و مندرج شود. مثال اندراج نور کواکب در نور آفتاب. در این کلام، وجود موحد در مشرب جمال موحد چنان مستغرق عین جمع شود که جز ذات

و صفات واحد در نظر شهود او نیاید تا غایتی که این توحید را صفت واحد بیند، نه صفت خود.» (شیخ الاسلامی، ۱۳۸۱، ۴۳)

۳-۳- تفوق سبک زندگی عارفانه بر سایر سبکها از دیدگاه علامه

از آنجا که تربیت و سبک زندگی عارفانه با محوریت توحید و حق تعالی است، و اگر این حقیقت در دل و جان انسان وارد شود، تحول شگرف در همه شئون زندگی انسان رخ می‌دهد، لذا نسبت به سایر روشهای تربیتی از قبیل تربیت عقلی، اجتماعی، حتی تربیت دینی رایج، تاثیرگذارتر است.

علامه طباطبایی رحمته الله علیه مفسر و فیلسوف بلندآوازه جهان اسلام برای اینکه جایگاه تربیت توحیدی را بیان کند، سه روش را به عنوان سبک تربیتی زندگی را بازگو می‌کند:

۱- سبک زندگی بر اساس آگاهی‌بخشی به فواید دنیوی عمل: مثلاً بگوئیم دعوت به عفت نفس (کنترل خواهش‌های شهوانی) و قناعت (اکتفا به داشته‌های خود و قطع طمع از آنچه مردم دارند) به عنوان دو صفت پسندیده، به این شکل باشد که فواید دنیوی آنرا بازگو کنیم و بگوئیم: عفت و قناعت آدمی را در دنیا و بین مردم عزت می‌دهد، و نزد عموم مردم محترم می‌سازد، و نقطه مقابل طمع و حرص باعث پستی آدمی می‌شود.

۲- تربیت و زندگی بر اساس فواید اخروی و معنوی عمل: اینکه آدمی فواید آخرتی عمل را گوشزد کند. علامه می‌گوید: قرآن از این شیوه تربیتی برای عموم دینداران بهره می‌برد؛ مانند اینکه خداوند در قیامت جان و مال مومنان را خریداری می‌کند. (سوره پاداش صابران را در قیامت کامل می‌پردازد (بقره/۲۱۲))

۳- سبک زندگی بر اساس توجه به خداوند و توحید: در این روش برای درمان ریا، ربا و زنا (عفت‌پیشگی) سراغ فواید دنیوی و اخروی نرفته بلکه با معرفی حقیقتی که انسان را می‌بیند، انسان را اساساً از دیدن دیگران بی‌نیاز می‌کند (درمان ریا) و با معرفی حقیقتی که عمل انسان را با سود بالا خریداری می‌کند او را از نزول خواری باز می‌دارد (درمان ربا) و... علامه طباطبایی این روش تربیتی را بهترین و سازنده‌ترین روش تربیتی معرفی می‌کند چرا که با توحید و میل و نیل به خداوند، ریشه رذایل را در نفس انسان می‌خشکاند:

«[سبک توحیدی] روش ویژه قرآن است و در هیچیک از کتب آسمانی، تعالیم انبیا و نیز

مکاتب فلاسفه بشری و حکمای الهی دیده نشده و آن این است که انسانها را از نظر اوصاف و طرز تفکر، طوری تربیت کرده که دیگر محلی برای رذائل اخلاقی باقی نماند، طوری که اساسا صفات ناپسند در دلها راه نیابد تا در صدد بر طرف کردنش برآیند، بلکه دلها را آنچنان با علوم و معارف توحیدی پر کند که دیگر جایی برای رذائل باقی نگذارد. توضیح اینکه هر عملی که انسان برای غیر خدا انجام دهد، ناگزیر منظوری در آن هست: یا برای این می‌کند که در انجام آن عزتی می‌یابد و یا بخاطر ترس از نیروئی است و آنرا انجام میدهد تا از شر آن نیرو مصون بماند، قرآن کریم هم عزت را منحصر در خدای سبحان کرده، و فرموده: «ان العزة لله جميعا»، و هم نیرو را منحصر در او کرده و فرموده: «ان القوة لله جميعا» [یعنی با داشتن توحید و خدا دیگر جایی برای ترس و ضعف نمی‌ماند که سراغ رذایل بروی.] (طباطبایی، ۱۴۰۳، ۵:۲۲۲)

۴-۳- تصویری از سبک زندگی عارفانه با نگرش عرفانی

چنانچه در تعریف سبک زندگی گذشت، اهل معرفت برای نگرش و تاثیر آن در زندگی و سبک زندگی جایگاه رفیعی قائل هستند. عارف، انسان را در شهود، نگرش و «دید» خلاصه می‌کند و مابقی ابعاد او نظیر احوال و رفتارها را تابع نگرش عارفانه تعریف می‌کند. نگرش و باور موجب انتخاب هدف و تعیین سبک خاص زندگی در عرصه های مختلف حیات انسان است.

بنیادی ترین نگرش در اندیشه های عارفان، عبارتست از اینکه عارف معنا را به صورت، و باطن را به ظاهر ترجیح میدهد و انسان را از حیات ظاهری به حیات حقیقی فرا می‌خواند. عارف میگوید اگر با دیده بصیرت بنگریم، متوجه وهی بودن دوگانگی صورت و معنا خواهیم شد زیرا صورت از معنا نشأت می‌گیرد و معنا نیز در قالب صورت متجلی می‌شود، هر دو جنبه‌های ظاهری و باطنی یک حقیقت هستند و هر یک به شیوه خود دارای اهمیت هستند. (چیتیک، ۱۳۹۰، ۳۴) ولی مردم ظاهربین، بیش از حد به ظاهر اهمیت میدهند و غافلند که صورت، دلالتش را از معنا می‌گیرد. (مولوی، ۱۳۶۴، ۴۴)

سخنی که عارفان به آن اصرار دارند این است که انسان نباید در صورتها و ظواهر (زندگی، دین، انسان) بماند؛ بلکه از ظاهر به باطن کوچ کند، لازمه اش داشتن دید باطن بین

و نگرش عارفانه است. بنابراین، عنصر شهود، دید و نگرش (عرفان)، سهی کلیدی در تحقق سبک زندگی عارفانه دارد. شهود و دیدی که از اسباب و ظواهر و صورتها عبور و به حقیقت هستی، انسان، زندگی، قرآن، و همه اشیا پی ببرد:

این سببها بر نظرها پرده‌هاست که نه هر دیدار صنعتش را سزاست
دیده‌ای باید سبب سوراخ کن تا حجب را بر کند از بیخ و بن
از مسبب می‌رسد هر خیر و شر نیست اسباب و وسایط ای پدر
جز خیالی منعقد بر شاه راه تا بماند دور غفلت چند گاه
مهمترین عنصری در رابطه با زندگی که عارفان را آزار می دهد و چه بسا موجب مخالفت
آنها با زندگی دنیوی، و چه بسا شائبه ناسازگاری عرفان با زندگی را تداعی کرده است یک
کلمه است و آن «غفلت» است. عارفان غوطه ور شدن در حیات ظاهری و غفلت از حیات
حقیقی را نمی پسندند. اما مظاهر زندگی دنیوی مثل ازدواج، داشتن ثروت و قدرت و شهوت،
اگر در راستای هدایت الهی باشد صحیح است:

چیست دنیا از خدا غافل بدن نه قماش و نقده و میزان و زن
مال را کز بهر دین باشی حمول نعم مال صالح خواندش رسول
آب در کشتی هلاک کشتی است آب اندر زیر کشتی پستی است
این تشبیه مولوی بسیار ظریف است، او می گوید همانطور که آب اگر داخل کشتی
شود، کشتی غرق می شود ولی اگر آب زیر کشتی باشد، حامی کشتی و ناجی سواران است،
دنیا نیز اگر سوار بر انسان باشد، هلاک کننده است ولی اگر ثروت و قدرت و سایر مظاهر
زندگی، در مشیت انسان باشد نه انسان در مشیت دنیا، در این صورت دنیا حامی و ناجی او
خواهد بود، حقیقت زندگی که خداوند است باید محور زندگی قرار گیرد.

این تصویر از زندگی در ساحت هستی و جهان است. در ساحت انسان شناسی نیز
معتقد است وقتی دنیای جسم که کمال روح در پیوند با آن تحقق می یابد به کلی از نور الهی
تهی نیست پیدا است که حرمت نفعه الهی شامل جسم هم می شود و این حرمت باید رعایت
شود، لذا کسی، حق گرفتن حیات دیگری را ندارد، جز کسی که معطی آن حیات بوده است.
بنابراین سلوک عارف به باطن از مسیر ظاهر می گذرد. هر عملی که عارف در ظاهر
انجام می‌دهد دارای باطنی است و آن عمل به تناسب باطن خود در سلوک باطنی عارف اثر

می گذارد و عارف به همین دلیل در سلوک عرفانی خود ناگزیر از مراقبت شدید به اعمال ظاهری خود می باشد.

ظاهرش گیر از چه ظاهر کج بود عاقبت ظاهر سوی باطن رود
در حقیقت عارف، راهی متمایز با مشرب‌های مذکور را نشان میدهد، او انسان را نه به قهر با زندگی دعوت می کند و نه او را به غرق شدن در مظاهر دنیوی چون قدرت و شهوت و ثروت، فرا می خواند بلکه او انسان را به حقیقت زندگی و حیات دعوت می کند.
بر همین اساس می توان گفت راهبرد عارفان در قبال مفاهیم زندگی و سبک زندگی (از قبیل زندگی، غرایز، امیال، لذت، علم، عقل، دل، خیال، فراغت، سیاست، ازدواج، و...) دو کلمه است: «پذیرش و توسعه»: پذیرش اصل آن ارزش‌های زندگی مادی و توسعه مفهومی و وجودی آنها. او ارزشهایی را می‌پذیرند اما معتقدند باید به آن بال و پر، و توسعه مفهومی و وجودی داد تا هم آن مفاهیم و انسان در سایه آن، اوج بگیرد. در نظر عارفان:
علم خوب است، اما «علم معنوی» که متعلق آن حقایق بلند عرفانی و معنوی از جمله خداست، خوبتر است؛

عقل خوب است، ولی «عقل منور» و «عقل گل» که تسلیم عشق شده، خوبتر؛
عشق خوب است، اما عشق حقیقی خوبتر؛ عاطفه و احساس خوب است؛ عاطفه معنوی و الهی بهتر؛

خیال خوب است اما خیالی که کارگاه خیال معشوق حقیقی باشد خوبتر؛ لذت عالی است اما لذات متعالی و معنوی، عالی‌تر؛ زندگی خوب است اما نه زندگی محصور در تولد تا مرگ؛ زندگی تا ابدیت!

انسان‌گرایی خوب است اما انسان‌گرایی با همه ابعادش. زیرا انسان به ساختمانی می‌ماند که طبقات همکف به بالا یعنی بدن، ذهن و نفس (امیال و غرائز) او دیده می‌شود، اما انسان اصالتش به روح اوست که حکم طبقه زیرزمین را دارد که همه طبقات روی آن سوار هستند.

بنابراین نگاه عرفان به زندگی، دین و انسان و متعلقات آنها، بسیار ستودنی است. عرفان این قدرت را دارد که هر چیزی از انسان، جهان، دین، مفاهیم و عناصر طبیعت را در اختیارش قرار دهد، جهانی دیگر، انسانی دیگر، جانی دیگر، دینی دیگر، آفرینشی دیگر

به تو تحویل می‌دهد و این قدرت اختصاصی عرفان است.

عارف با همین نگرش متوجه شئون مختلف زندگی می‌شود اعم از زن، مصرف، کسب ثروت، تدریس، کسب و کار، فراغت و ازدواج که این مفاهیم، تشکیل دهنده عناصر سبک زندگی می‌باشند.

۴- نتیجه گیری

پرسش اصلی پژوهش این بود که آیا عرفان نسبت به زندگی و نیز سبک زندگی این جهانی، میانه‌ای دارد؟ عمده مخالفان عرفان، نظر به فردی بودن عرفان و رگه‌های تمدن‌گریزی، جامعه‌گریزی و خانواده‌گریزی آموزه‌های عرفانی دارند. در نظر عمده کسانی که عرفان را با زندگی ناسازگار می‌دانند این است که زندگی، دنیا و حیات کنونی را مبنا قرار داده با توجه به تطورات و تحولاتی فکری بشر معاصر، عرفان را اگر نتواند در خدمت آرامش و لذت قرار دهد، دور می‌ریزد. اما واقعیت این است که عرفان کارکردی دارد که هیچ مکتب، مذهب، فلسفه و هنری قادر به انجام آن نیست و آن کارکرد یا کارکردها عبارتست از: «معنابخشی» و «عمق‌بخشی» و «کیفی‌بخشی» به زندگی است. عرفان، حیات و زندگی را از محدوده ۷۰ سال، تا بی‌نهایت امتداد می‌دهد، افقی از معنا را برای انسان تصویر و نشانه‌گذاری می‌کند که با نگرش به آن، رنجها و مصائب زندگی بر انسان هموار می‌شود. آزادی و حق حیات و انتخاب، از اصول دین انسان معاصر است. انسان لیبرال به ظاهر خود را از اسارت قدرت‌های بیرونی فارغ نموده است، اما برده و اسیر تمایلات نفسانی خود شده که این نوع بردگی ذلیلانه‌تر از بردگی بیرونی است؛ چنان‌که امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

«عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَذْلُ مِنْ عَبْدِ الرَّقِّ؛ بنده شهوت از بنده مالک و ارباب ذلیل‌تر است.»

عارف می‌گوید به جای مبارزه با فرعون، نمرد، هیتلر و صدام با آن عنصری که فرعون‌ساز، هیتلر‌ساز و صدام‌ساز است، مبارزه کنید و آن، «تفرعن درون» است. لذا عارفان به جای آزادی اجتماعی از آزادی عرفانی و معنوی سخن می‌گویند که پایه آزادی اجتماعی است. همین‌طور است، علم، عقل، غریزه، حیات، زندگی، لذت، شادی، عشق، و... ناگفته پیداست که این پیوند ناگسستنی عرفان با زندگی است. این درباره تمام مکاتب

عرفانی حتی با رویکردهای انزواگرایانه تصوف، صادق است.

فارغ از این موضوع، در مشرب عرفانی عارفانی چون مولوی، عرفان و زندگی، نسبت و قرابت دیگری نیز پیدا می‌کند. زیرا عارفانی که به زندگی اقبال دارند، در قبال عناصر و مفاهیم ناظر به زندگی (از قبیل غرایز، امیال، لذت، علم، عقل، دل، عشق، زیبایی، خیال، فراغت، سیاست، ازدواج، و...) دو راهبرد دارند: «پذیرش و توسعه» آنها ارزش‌های زندگی مادی را می‌پذیرند اما معتقدند باید به آن بال و پر، و توسعه مفهومی و وجودی داد تا هم آن مفاهیم و انسان در سایه آن، اوج بگیرد.

لذا عرفان این قدرت را دارد که هر چیزی اعم از انسان، جهان، دین، زندگی و طبیعت را در اختیارش قرار دهد، جهانی دیگر، انسانی دیگر، جانی دیگر، دینی دیگر، آفرینشی دیگر به تو تحویل می‌دهد و این قدرت اختصاصی عرفان است.



منابع و مآخذ

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله، (۱۳۸۷)، الاشارات و التنبیهات؛ نمط نهم، تصحیح مجتبی زارعی، بوستان کتاب.
۲. استین دنیل؛ کرن، روی (بی‌تا)، ارزیابی و درمان سبک زندگی، ترجمه گروه مترجمان، بی‌نا.
۳. آنسباچر، هینز لودویگ، (۱۳۹۶)، «مفهوم سبک زندگی»، ترجمه امیر قربانی، فصلنامه طعم زندگی، شماره ۲، صص ۳۹-۴۵.
۴. _____، (۱۳۹۱)، اصول و مبانی عرفان مولوی، ترجمه جلیل پروین، نشر نی.
۵. آنه ماری، شیمل، (۱۳۷۱)، ابعاد عرفانی اسلام، ترجمه عبدالرحیم گواهی، بی‌نا.
۶. بلخی، جلال الدین محمد (مولوی)، (۱۳۶۴)، فیه ما فیه، تصحیح فروزانفر، نشر علمی.
۷. پارسا، حمید، (۱۳۹۴)، عرفان و سیاست، بوستان کتاب.
۸. ت. استیس، والتر، (۱۳۶۴)، عرفان و فلسفه، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، انتشارات علمی فرهنگی.
۹. چیتیک، ویلیام، (۱۳۹۰)، طریق صوفیانه عشق، نشر پروانه.
۱۰. دان، کیویت، (۱۳۹۴)، «وداع با جزمیت، لبخند به دین زندگی»، اخبار ادیان، شماره ۱۲، صص ۲۹-۳۴.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۰۵ق)، المفردات فی غریب القرآن، دارالکتب الاسلامیه.
۱۲. رمضانی حسن، (۱۳۹۵)، عرفان علامه، انتشارات حکمت.
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸)، سزّنی، نشر علمی.
۱۴. زمانی، کریم، (۱۳۹۱)، شرح جامع مثنوی، نشر اطلاعات.
۱۵. شریعتی، علی، (۱۳۶۰)، جهت گیری طبقاتی اسلام، دفتر نشر آثار شریعتی.
۱۶. شیخ الاسلامی علی، (۱۳۸۱)، «عرفان علامه طباطبایی»، فصلنامه قبسات، شماره ۲۴، صص ۲۵-۲۸.
۱۷. طباطبایی محمدحسین، (۱۴۰۳)، الرسائل التوحیدیه، موسسه النعمان.
۱۸. غزالی، محمد، (۱۳۷۰)، احیاء العلوم، نشر بیروت.
۱۹. فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۸۹)، شرح مثنوی شریف، تهران، نشر علمی فرهنگی.
۲۰. فنائی اشکوری، محمد، (۱۳۹۴)، شاخصه های عرفان شیعی، بوستان کتاب.
۲۱. قیصری، محمدبن داوود، (۱۴۲۸ق)، رسائل قیصری (التوحید و النبوة و الولاية)؛ تصحیح جلال الدین آشتیانی، بی‌نا.
۲۲. گریوانی، مسلم، (۱۳۹۶)، تبارشناسی و نقد مبانی عرفان واره ها، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۲۳. ملکیان، مصطفی، (۱۳۸۵)، سنت و سکولاریسم، نشر صراط.
۲۴. ملکیان، مصطفی، (۱۳۹۷)، مصاحبه «عطا و لقای عرفان»، سایت نیلوفر.
۲۵. موحدیان عطار، علی، (۱۳۸۸)، مفهوم عرفان، دانشگاه ادیان.
۲۶. مهدوی کنی، سعید، (۱۳۸۹)، دین و سبک زندگی، نشر امام صادق علیه السلام.
۲۷. نیکلسون، رینولد، (۱۳۶۴)، شرح مثنوی معنوی مولوی، نشر اطلاعات.
28. Ibn Sina, Hussein Ibn Abdullah, (1387), Signs and Warnings; Ninth pattern, edited by Mojtaba Zarei, Book Garden.
29. Stein Daniel; Kern, Zinc (Beta), Lifestyle Assessment and Therapy, translated by a group of translators, Bina.
30. Ansbacher, Heinz Ludwig, (1396), "The concept of lifestyle", translated by Amir Ghorbani, Taste of Life Quarterly, No. 2, pp. 39-45.
31. Ansbacher, Heinz Ludwig, (2012), Principles and Foundations of Rumi's Mysticism, translated by Jalil Parvin, Ney Publishing.
32. Anne-Marie, Shimmel, (1371), The Mystical Dimensions of Islam, translated by Abdul Rahim Gawahi, Bina.
33. Parsania, Hamid, (2015), Mysticism and Politics, Book Garden.
34. Stacey, Walter, (1364), Mysticism and Philosophy, translated by Baha'uddin Khorramshahi, Scientific and Cultural Publications.
35. Chitik, William, (2011), The Sufi Way of Love, Butterfly Publishing.
36. , Cupitt, (2015), "Farewell to dogma, a smile to the religion of life", Religions News, No. 12, pp. 29-34.
37. Ragheb Isfahani, Hussein Ibn Muhammad, (1405 AH), Al-Mufradat Fi Gharib Al-Quran, Islamic Library.
38. Ramezani Hassan, (2015), Erfan Allameh, Hekmat Publications.
39. Zarrinkoob, Abdul Hussein, (138), Sir Ney, scientific publication.
40. Zamani, Karim, (2012), comprehensive description of Masnavi, information publication.
41. Shariati, Ali, (1981), The Class Orientation of Islam, Shariati Works Publishing Office.
42. Shaykh al-Islami Ali, (2002), "Mysticism of Allameh Tabatabai", Qabsat Quarterly, No. 24, pp. 25-28.
43. Tabatabai Mohammad Hussein, (1403), Al-Risaleh Al-Tawhidiyyah, Al-

Nu'man Institute.

44. Ghazali, Mohammad, (1370), Revival of Sciences, Beirut Publishing.
45. Forouzanfar, Badi-ol-Zaman, (2010), Sharh Masnavi Sharif, Tehran, Scientific and Cultural Publishing.
46. Fanaei Eshkevari, Mohammad, (2015), Characteristics of Shiite Mysticism, Book Garden.
47. Qaisari, Muhammad ibn Dawood, (1428 AH), Qaisari treatises (monotheism, prophethood and guardianship); Edited by Jalaluddin Ashtiani, Bina.
48. Grivani, Muslim, (2017), Genealogy and Critique of the Principles of Mysticism, Institute of Islamic Culture and Thought.
49. Malekian, Mostafa, (2006), Tradition and Secularism, Sarat Publishing.
50. Malekian, Mostafa, (1397), interview "Giving and meeting mysticism", Niloufar website.
51. Movahedian Attar, Ali, (2009), The concept of mysticism, University of Religions.
52. Mahdavi Kani, Saeed, (2010), Religion and Lifestyle, published by Imam Sadeqh7.
53. Nicholson, Reynolds (1364), Description of Rumi's spiritual Masnavi, Information Publishing.

